

جهانی شدن فرهنگ و راهبردهای مقاومت فرهنگی

نویسنده: ابوالفضل امیری^۱

تاریخ دریافت: ۹۰/۳/۱۵

تاریخ پذیرش نهایی: ۹۰/۴/۱۷

فصلنامه مطالعات بسیج، سال چهاردهم، شماره ۵۰، بهار ۱۳۹۰

چکیده

جهانی شدن پدیده‌ای است که از دهه‌های پایانی قرن بیستم بر مسائل جهانی، ملی و حتی فردی سایه انداخته و بیش از هر پدیده دیگری، توجه برنامه‌ریزان و پژوهشگران حوزه‌های مختلف را به خود جلب کرده است.

مقاومت فرهنگی و تأکید بر فرهنگهای متمایز و متفاوت، راهکار بقا و ادامه حیات ملی است که تصمیم دارند با وجود بهره‌برداری از دستاوردهای اقتصادی، سیاسی و فناورانه غرب، در راستای انطباق این دستاوردها با ویژگی‌های ملی، محلی و نژادی خود اقدام کنند.

پس از پایان جنگ سرد، رویکردهای معناگرا در عرصه روابط بین‌الملل مطرح شد. در حال حاضر ایجاد امنیت در سطح جهانی، مساعی جهانی را می‌طلبد و دولت‌ها دیگر نمی‌توانند مانند گذشته، تنها به امنیت داخلی خویش فکر کنند. هزاره جدید، بیش از هر دورانی در تاریخ جوامع انسانی، بازیگران ملی و فرا ملی را به «جهانی‌اندیشیدن و محلی عمل کردن» فرا می‌خواند.

بر خلاف رویکردهای واقع‌گرایانه، فرهنگ و قدرت نرم گفتمان جدید، جایگاه اصلی را به خود اختصاص داده است و قدرت نرم کشورهای در حال توسعه، به خصوص جمهوری اسلامی ایران، بزرگ‌ترین مؤلفه امنیت ملی را از فرهنگ اسلامی و انقلابی موجود الهام گرفته و به عنوان ذخیره الهی مایه قوام و اقتدار کشور است. بنابراین، در صورت مواجهه صحیح با پدیده جهانی‌شدن و تأثیر و تعامل مثبت فرهنگ و هویت ملی بر این جریان و شناخت و برخورد علمی و آگاهانه با جلوه‌های آشکار آن و استفاده بهینه از فرصتهای حاصل، فرایند جهانی‌شدن می‌تواند عاملی باشد برای توانمندی و برتری فرهنگهای ملی و محلی و امکانی برای توسعه و تعمیق فرهنگ و ارزشهای دینی و انقلابی و احیای باورهای فرهنگی کشور.

واژگان کلیدی:

جهانی‌شدن، امپریالیسم فرهنگی، مقاومت و بازسازی فرهنگی.

۱. دانشجوی دکتری مطالعات فرهنگی و عضو هیئت علمی دانشگاه جامع امام حسین (ع).

مقدمه

جهانی شدن پدیده‌ای است که از دهه‌های پایانی قرن بیستم و سالهای آغازین قرن بیست و یکم بر مسائل جهانی، ملی و حتی فردی سایه انداخته و بیش از هر پدیدار دیگری، توجه برنامه‌ریزان و پژوهشگران حوزه‌های مختلف را به خود جلب کرده است. در آغازین دهه این هزاره، جامعه جهانی بیش از هر زمان دیگری منتظر «جهانی شدن درک تمایزها، هویت‌های فرهنگی، ملی و محلی و احترام به حقوق و حاکمیت سایر ملل» است. پس از پایان جنگ سرد، رویکرد واقع‌گرایانه در تفسیر فروپاشی نظام دو قطبی، ناکارآمدی به نظر رسید و لذا رویکردهای معناگرا در عرصه روابط بین‌الملل مطرح شد. ایجاد امنیت در سطح جهانی، مساعی جهانی را می‌طلبد و دولتها دیگر نمی‌توانند مانند گذشته، تنها به امنیت داخلی خویش فکر کنند. بر خلاف رویکردهای واقع‌گرایانه، فرهنگ و قدرت نرم گفتمان جدید، جایگاه اصلی را به خود اختصاص داده است.

در مورد ماهیت، ابعاد و پیامدهای این پدیده، همچون دیگر پدیدارهای اجتماعی-سیاسی، توافقی میان پژوهشگران وجود ندارد. برخی همچون مارکسیست‌ها، از آن به عنوان پروژه‌ای که ماهیتاً برنامه‌ریزی شده و اجبارآمیز است، یاد می‌کنند.

هواداران مکاتب لیبرالی، جهانی شدن را امری طبیعی و در واقع، فرایندی می‌دانند. برخی نیز موضعی میانه دارند و معتقدند بخشی از اعضا و پیامدهای این پدیده، ماهیتی فرایندی دارد و بخشی دیگر، پروژه‌ای و اجبارآمیز. در هر صورت، نظرات درباره این پدیده هر چه باشد، اینکه جهانی شدن از خود آثار و پیامدهایی به همراه دارد، امری است پذیرفتنی و غیر قابل مناقشه. اما چالش‌خیزی یا فرصت‌زایی یا به عبارتی؛ مطلوب یا نامطلوب بودن نیروها و پیامدهای آن، از حوزه بحث این نوشتار خارج است.

در این مقاله با توجه به این فرض که اگر جهانی شدن تهدیدی برای هویت فرهنگی و فرصتی برای استفاده از قدرت نرم باشد، چگونه می‌توان با طرح جریان جهانی تأثیرگذار به بعضی از راهبردها که هم معرف ارزشهای ملی و دینی باشد و هم با رهیافتهای توسعه‌محور مبتنی بر توسعه پایدار انسانی که امید به آینده و شادابی را در پرتو تضمین و تأمین حقوق بنیادین فردی و جمعی تضمین کند، برسیم؛ خواهیم پرداخت.

مفاهیم، ابعاد و ویژگی‌ها

Globalization، اسم مصدر از مصدر جعلی To Globalize است که خود از صفت Global گرفته شده (رجایی، بی‌تا، ص ۲۱) و در زبان فارسی به جهانی شدن، جهان‌گستری، جهان‌شمولی و جهانی‌سازی ترجمه شده که از میان آنها، جهانی شدن عمومیت و کاربرد بیشتری یافته است.

این تنوع در حوزه نظریه‌پردازی نیز وجود دارد؛ به طوری که تعریف واحدی از جهانی شدن که مورد اجماع نظریه‌پردازان این حوزه باشد، وجود ندارد. پژوهشگران از دیدگاه‌های مختلف به بررسی این پژوهش پرداخته، هر کدام وجوهی از آن را دارای اهمیت یافته‌اند. در اینجا قصد وارد شدن به مناظرات نظری را نداریم، اما تعاریفی که ابعاد فرهنگی و سیاسی این پدیده را مورد توجه قرار داده‌اند برای این مقاله مناسب بیشتری دارند. وجه مشخصه و مشترک این تعاریف، تأکید بر دو وجه این پدیده (آن گونه که رابرتسون می‌گوید)؛ یعنی فشردگی زمان و مکان است. بنابر این، جهانی شدن را می‌توان چنین تعریف کرد: فرایند فشردگی فزاینده زمان و فضا که به واسطه آن، مردم جهان کم و بیش و به صورتی نسبتاً آگاهانه، در جامعه جهانی واحد ادغام می‌شوند. به بیان دیگر؛ جهانی شدن معطوف به فرایندی است که در جریان آن، فرد و جامعه در گستره‌ای جهانی با یکدیگر پیوند می‌خورند. (گل‌محمدی، ۱۳۸۶، ص ۴۵)

پدیده جهانی شدن همچنان که تداوم را از زمان گرفته و جهان را لحظه‌ای ساخته، مرزها و ثبات را از مکان گرفته و جهان را از حیث مکانی، دهکده‌ای محدود و فشرده ساخته است. این پدیده که در نوع خود بدیع و دارای آثار و پیامدهای شگرف است، معلول فناوری‌های نوین اطلاعات و ارتباطات انسانی، علمی، خدماتی و کالایی است.

همان گونه که ذکر شد، جهانی شدن در این معنا، پدیده‌ای دو وجهی است که بخشی از آن نتیجه روند طبیعی گسترش فناوری‌های ارتباطی و جهانی شدن نظام سرمایه‌داری و بخش دیگر آن، پروژه‌ای و برنامه‌ریزی شده است که بیشتر در حوزه سیاست‌های جهانی و در پیوند با اهداف سیاسی قدرتهای بزرگ جهانی شکل گرفته است.

نظریه نظم نوین جهانی که بر محوریت برتری قدرت امریکا استوار است، بخش پروژه‌ای این پدیده را بازنمایی می‌کند.

یکی از پیامدهای بسیار مهم فشردگی زمان و مکان، پدید آمدن نوعی یکپارچگی در سطوح مختلف فرهنگی، سیاسی و اقتصادی است. این یکپارچگی به نوبه خود مولد نیروهایی مخالف و گاه متناقض است که در حوزه‌های مختلف، پیامدهای درخور توجهی دارد. آنتونی گیدنز، نیروهای جهانی شدن متأثر از یکپارچگی جهانی را چنین توضیح می‌دهد:

«یکپارچگی جهانی، معنای ضمنی و نیرویی مخالف دارد. از این جهت یکپارچگی جهانی فشار وارد می‌آورد تا امکانات و تحرکهای جدیدی برای مناطق خودبسنده و هویت‌های فرهنگی محلی به وجود آید. بنابر این، یکپارچگی جهانی علاوه بر وارد کردن فشار به سمت بالا، به سمت پایین نیز فشار وارد می‌کند و در سطح فردی و الگوهای ارتباط افراد با یکدیگر نیز تأثیرهای عمیقی به جا می‌گذارد.» (گیدنز، ۱۳۷۹، ص ۳۶)

گیدنز در این رابطه معتقد است:

«زندگی، شخصیت، هویت، هیجانها و روابطمان با مردم دیگر، همه با روند یکپارچگی تغییر شکل می‌دهند و حالت مجدد می‌گیرند؛ چون یکپارچگی جهانی فرهنگ محلی و محتوای محلی زندگی را مورد تهاجم قرار می‌دهد و ما را مجبور می‌کند تا به صورت انعطاف پذیرتر و فردی‌تر زندگی کنیم.» (همان)

به این ترتیب، جهانی شدن مستقیماً بر طرز تلقی و نگرش افراد بر محیط پیرامون و ساختارها و روابط فرهنگی، اقتصادی و از آن مهم‌تر، سیاسی موجود، تأثیر می‌گذارد. جهانی شدن فرهنگ و سیاست، ارزشهای فرهنگی و سیاسی و بومی را در معرض مقایسه و گاه تعارض و چالش با ارزشهای فرهنگی سیاسی فرهنگ مسلط جهانی قرار می‌دهد. الگوهای نگرشی و رفتاری افراد در اثر این وضعیت، مداوم تغییر می‌کند و این امر، روند یکپارچگی را سرعت بیشتری می‌بخشد.

برای ارزیابی تعاریف ارائه شده در خصوص جهانی شدن، می‌توان مجموع تعاریف را در سه سطح کلی طبقه‌بندی کرد:

الف) نگرش رئالیستی: در این تلقی، جهانی شدن پدیده جدید و بدیعی نیست، بلکه چهره جدیدی از بازی قدرت در سیاست جهانی است. از این منظر، جهانی شدن فرایندی

است که از دیر زمان در تاریخ بشر وجود داشته، اما در حال حاضر شتاب بیشتری یافته است.

ب) نگرش لیبرالیستی: جهانی شدن فرایند جدیدی در تاریخ بشری است که با پیروزی الگوی لیبرالیسم در عرصه اقتصادی و سیاسی و مدیریت جهانی آغاز می‌شود. بسیاری از لیبرالها بر این باورند که گسترش هنجارها و ارزشهای مشترک، به گسترش حکومتهای دموکراتیک و متکی بر نمایندگی ملت منجر می‌شود که نوعی وابستگی متقابل روانی را نیز ایجاد می‌کند. جوامعی که حول چنین اصول دموکراتیکی همچون: حقوق فردی، تساوی در برابر قانون، حاکمیت اکثریت و رعایت حقوق اقلیت سازماندهی می‌شوند، پذیرای حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات و همکاری و توافق هستند. (کلی، ۱۳۸۴، ص ۱۲۵)

نگرش رادیکالیستی: در این رویکرد که به طور عمده نگرش چپ و انتقادی است، اساساً جهانی شدن متفاوت از جهانی سازی است و آنچه امروزه به عنوان جهانی سازی مطرح می‌شود، همان جهانی شدن است که به عنوان یک پروژه غربی - آمریکایی برای تحمیل فرهنگی و استیلای لیبرالیسم بر جهان طراحی شده است.

همچنان که به لحاظ تعریف مفهوم جهانی شدن، تفاوت نظر میان دیدگاههای یادشده وجود دارد، به لحاظ تفسیر ماهیت جهانی شدن و تحلیل آثار و پیامدهای آن نیز می‌تواند تفاوت‌های جدی رویکردهای یاد شده را شناسایی کرد.

در حالی که نگرش رادیکال، جهانی شدن را در برابر جهانی سازی تلقی کرده و آن را به عنوان یک پروژه غربی توضیح می‌دهد. در رویکرد لیبرالیستی، جهانی شدن به عنوان فرایند تاریخی و جریان طبیعی غیر قابل بازگشت ارزیابی می‌شود. از دیگر تفاوت‌های اساسی رویکردهای یاد شده، ارائه راهبرد مناسب برای کشورهای جهان سوم در مواجهه با این مقوله است.

رویکرد رادیکال با مفروض انگاشتن ماهیت منفی و تهدیدآمیز جهانی شدن، آن را یک روند قابل کنترل دانسته و ملل در حال توسعه را برای مقابله و نفی آن فرا می‌خواند. در مقابل، رویکرد لیبرالیستی جهانی شدن را همانند نظایر پیشین آن، مدرنیته و فرا صنعتی شدن جهان، یک فرایند تاریخی و غیر قابل برگشت و در نهایت، غیر قابل کنترل مطرح کرده و هر نوع راهبرد منفی و تقابل گونه با آن را ناکام و غیر موثر اعلام می‌کند.

در یک ارزیابی کلی از این قسمت می‌توان اظهار داشت که: فهم و درک ماهیت، آثار و نتایج جهانی‌شدن، بدون توجه به رویکردها و نظریه‌های مختلف، پژوهشگر را دچار تقلیل‌گرایی کرده، از مورد توجه قرار دادن ابعاد و زوایای مختلف آن باز می‌دارد. همچنین، تدوین هر نوع راهبرد برای ملل در حال توسعه و جوامع اسلامی برای مواجهه معقول و مناسب با این مقوله، بدون در نظر داشتن رویکردهای متفاوت، فاقد پشتوانه منطقی و استدلال لازم خواهد بود. نگارنده بر این عقیده است که می‌توان نوعی تلفیق میان هر دو نظریه یا رویکرد لیبرالیستی و رادیکالیستی ایجاد کرد.

بر اساس این، جهانی‌شدن دارای ماهیت فرایندی- پروژه‌ای است؛ زیرا اگر جهانی‌شدن را به معنای فشردگی در فضا و زمان و افزایش ضریب آسیب‌پذیری کشورها در برابر تحولات جهانی و منطقه‌ای بدانیم، این امر اغلب محصول فناوری جدید ارتباطی و به ویژه فناوری اطلاعات است که خود در ادامه انقلاب صنعتی و عصر مدرنیسم و پست مدرنیسم مطرح می‌شود. بدین ترتیب از این منظر، جهانی‌شدن یک فرایند تاریخی و غیر قابل بازگشت است.

اما از جانب دیگر، فناوری به عنوان عامل اصلی جهانی‌شدن، امروزه به صورت برابر در میان جوامع توزیع نشده و به صورت منطقی تنها بخشی از جهان، آن را در اختیار دارند و برای بسط و گسترش فرهنگ و آموزه‌های خاص خویش از آن بهره می‌گیرند. از این منظر، جهانی‌شدن پروژه‌ای است برای تحمیل لیبرالیسم و استیلای اقتصاد و سیاست و فرهنگ لیبرالیسم بر جهان. در واقع؛ جوهره ایده تلفیقی حاضر به این نکته بازمی‌گردد که هر چند زمینه‌ها و عوامل موجد جهانی‌شدن، فرایند تاریخی است، اما امروزه این فرایند تاریخی به پروژه‌ای برای تأمین اهداف خاص کشورهای توسعه‌یافته غربی تغییر ماهیت داده است، هر چند کاملاً نمی‌توان آن را به عنوان یک پروژه قابل کنترل در نظر گرفت؛ زیرا حتی حاملان اصلی فناوری جدید نیز در مواردی توانایی کنترل و مهار آن را ندارند.

در این نوشتار در چارچوب یاد شده، بحث منطقه‌گرایی^۱ به عنوان یکی از دلیلهای

جهانی شدن که خود برآمده از درون آن است، مورد توجه قرار می‌گیرد. عقیده بر آن است که جهانی شدن تا آنجا که ماهیت پروژه‌ای به خود می‌گیرد و واکنشها و مقاومت‌های جدی را در برابر خود ایجاد می‌کند. جهانی شدن از نظر فرهنگی و هویتی، باورها و حساسیتهای منطقه‌ای را تشدید کرده، موجب تشدید وفاداری‌های بومی و محلی می‌شود. اما تا چه اندازه منطقه‌گرایی می‌تواند به عنوان یک آلترناتیو یا راهبرد مناسب در قبال جهانی سازی نظام سرمایه‌داری کارآمد باشد؟ آیا می‌توان کشورهای اسلامی را در درون یک بلوک منطقه‌ای و ضد سلطه حاکم بر سیاست جهان مطرح کرد؟ فرصتها و تهدیدهای این بلوک کدام است؟ و بالاخره چگونه می‌توان بیشترین استفاده از فرصتهای یاد شده را برای کاهش تهدیدهای انجام داد؟

منطقه‌گرایی می‌تواند به مشابه تیغی دو دم، هم در راستای همسویی و ایجاد همگرایی با نظم برتر جهانی حرکت کند و هم انعکاس‌دهنده کوششی برای مدیریت چالشها و جلوگیری از نفوذ سیاست و اقتصاد حاکم بر نظام بین‌المللی باشد.

جهانی شدن فرهنگی

نظریه پردازان پایبند به نظریه امپریالیسم فرهنگی معتقدند که تردیدی در گسترش و سلطه فزاینده یک فرهنگ در جهان وجود ندارد، ولی این فرهنگ، همان ارزش، هنجارها و باورهای قومی محور غربی است که در ظاهری عام و غیر قومی عرضه می‌شود.

ادوارد سعید مدعی است که غرب به واسطه گفتمانهای قدرت و غیر سازی، دست‌اندرکار نوعی امپریالیسم و استعمار فرهنگی است. فاطمه مرنیسی هم در مقام یک روشنفکر و نظریه‌پرداز مسلمان، به نقد سلطه فرهنگی غرب می‌پردازد.

بر پایه نظریه امپریالیسم فرهنگی، گرچه جهانی شدن فرهنگی، چونان پدیده‌ای فرا تاریخی و فراملی یا نیرویی متعالی و جهانی نمودار می‌شود، ولی در واقع چیزی جز صدور کالاها، ارزشها و اولویتهای شیوه زندگی غربی نیست. آنچه در عرصه جهانی فرهنگ رایج و مسلط می‌شود، تصورات و مصنوعات و هویت‌های تجدید غربی است که صنایع فرهنگ غربی عرضه می‌کنند. این صنایع بر شبکه‌های جهانی مسلط هستند و امکان چندانی برای روابط و تبادل فرهنگی میان غرب و بقیه جهان باقی نمی‌گذارند.

نقش تعیین کننده صنایع فرهنگی غرب در فرایند جهانی شدن فرهنگ بر جایگاه مهم اقتصاد در عرصه فرهنگ دلالت دارد. به بیان دیگر؛ گر چه گسترش فرهنگ غربی در جهان، در بر گیرنده فراگیر شدن عناصر ویژگی بخش تجدد است؛ اما آنچه بیشتر و شدیدتر از عناصر دیگر جهانگیر می شود، نوعی فرهنگ مصرفی متناسب با نظام سرمایه داری است. پس فرایند جهانی شدن فرهنگی تابعی است از فرایند جهانی شدن اقتصادی یا نظام جهانی سرمایه داری.

این جنبه از جهانی شدن فرهنگی را با عنوان جهانگیر شدن فرهنگ مصرفی سرمایه داری بررسی خواهیم کرد. در حوزه های فرهنگی خاص نیز سلطه و گسترش فرهنگ آمریکایی کم و بیش آشکار است و محصولات فرهنگی این کشور در اقصی نقاط جهان عرضه و مصرف می شود. امروزه شماری از برنامه های تلویزیونی تولید شده در آمریکا به صورت جهانی پخش می شوند و روز به روز تولید چنین برنامه هایی افزایش می یابد. برنامه هایی مانند «دالاس و پرونده های مجهول» میلیونها بیننده در سرتاسر جهان دارد و گزارشهای مستقیم شبکه سی.ان.ان را مردم کشورهای مختلف در گیرنده های خود تماشا می کنند.

البته فرایند جهانی شدن فرهنگی فقط در آمریکایی شدن خلاصه نمی شود. گر چه مک دونالد، والت دیسنی و کوکاکولا، به صورت فرایندهای زندگی و فرهنگ، ما را کنترل می کنند و فرهنگ خاص آمریکایی در قالب مصرف گرایی به فرهنگی عام و جهانی تبدیل می شود، بی گمان گمراه کننده خواهد بود اگر جهانی شدن را صرفاً نوعی آمریکایی شدن بدانیم. وجه غالب این فرایند را آمریکایی شدن تشکیل می دهد، ولی در عین حال فراتر و فراگیرتر از آن است. در عصر پست مدرن، معنا و واقعیت رخت بر می بندد و جای خود را به تصویر می دهد. از همین رو به نظر بودریار، فرهنگ پست مدرن، فرهنگ «حال حاضر» است که از خرده ریزهای فرهنگ گذشته بر ساخته شده است (سمتی، ۱۳۸۷، ص ۱۳). هزاره جدید، بیش از هر دورانی در تاریخ جوامع انسانی، بازیگران ملی و فرا ملی را به «جهانی اندیشیدن، محلی عمل کردن» فرا می خواند. به بیان دیگر؛ در آغازین دهه این هزاره، جامعه جهانی بیش از هر زمان دیگری منتظر «جهانی شدن در ک تمایزها، هویت های فرهنگی، ملی و محلی و احترام به حقوق و حاکمیت سایر ملل» است.

فرصتها و تهدیدها

پرسش اساسی این است که کشورهای اسلامی در مواجهه با تهدیدها و چالشهای جهانی شدن یا جهانی سازی چه تدابیر و راهبرد مناسبی را باید اتخاذ کنند؟ پاسخ این نوشتار به پرسش مزبور، طرح مسئله منطقه گرایی است. در این حالت، لازم است که ویژگی‌های عام و فراگیر این کشورها را به عنوان اعضای تشکیل دهندهٔ یک بلوک منطقه‌ای مورد توجه قرار دهیم. تا چه اندازه این کشورها ظرفیت و آمادگی لازم را برای تشکیل و ایجاد یک بلوک منطقه‌ای را در قبال جهانی شدن دارند؟ این بلوک بر چه عناصر مشترکی شکل می‌گیرد؟ برای توضیح و تبیین پرسش مزبور، مطالب مورد نظر را در سه محور کلی مطرح خواهیم کرد.

الف) تهدیدهای مشترک

قطع نظر از تهدیدهای جهانی و عام جهانی شدن که به صورت طبیعی دامنگیر کشورهای اسلامی نیز خواهد بود، مجموعه‌ای از تهدیدها و چالشهای خاص کشورهای اسلامی را در محورهای ذیل می‌توان مطرح کرد:

۱. تهدید فرهنگی

احتمالاً یکی از نقاط چالش آور و مهم جهانی شدن، چالش فرهنگی و هویتی است. هر چند جهانی شدن فرهنگ لیبرال غربی بیشتر فرهنگهای بومی و محلی را به چالش می‌گیرد، اما وجه خاص این امر را نسبت به جوامع اسلامی باید جستجو کرد. فرهنگ و اندیشهٔ اسلامی بر خلاف دیگر فرهنگها دارای ماهیت غیر دنیوی و غیر جغرافیایی است. ارزشهای بنیادین فرهنگ اسلامی در عین آنکه نسبت به مسائل دنیوی جهت گیری و اهتمام دارد، ماهیتاً غیر دنیوی و دارای جهت گیری اخروی است و به طور عمده رستگاری اخروی بشر را بر رفاه مادی او ترجیح می‌دهد. جهانی شدن با تأکید بر رفاه اقتصادی و تجارت آزاد، ناظر بر کسب سود بیشتر بوده، رفاه بشر را در صدر برنامه‌های خود دارد و اصولاً به سعادت و رستگاری اخروی نمی‌اندیشد. فرهنگ لیبرالیسم که اینک به عنوان مظلوف جهانی شدن و داعیه‌دار انحصاری جهان شمولی است، ماهیتاً فرهنگ دنیاگرا و آخرت گریز است. (آزیلاستر، ۱۳۷۷، ص ۳۵)

فرهنگ و اندیشه اسلامی بر خلاف دیگر فرهنگها دارای ماهیت غیر دنیوی و غیر جغرافیایی است. ارزشهای بنیادین فرهنگ اسلامی در عین آنکه نسبت مسائل دنیوی جهت گیری و اهتمام دارد، ماهیتاً غیر دنیوی و دارای جهت گیری اُخروی است و رستگاری اُخروی بشر را بر رفاه مادی او ترجیح میدهد.

از جانب دیگر، جهانی شدن به لحاظ فرهنگی مبتنی بر ایده پایان تاریخ فوکویاما است که ارزشها و نهادهای لیبرال را به عنوان آخرین و بی بدیل ترین تجربه تاریخی بشر دانسته که با حاکمیت آن، عصر ایدئولوژیها به پایان رسیده و تمامی جوامع بشری در نهایت بدان پناه خواهند برد. این آموزه یکی از بنیادی ترین خصیصه‌های جهان بینی اسلامی؛ یعنی جهان شمولی آن را به چالش می‌طلبد. ایده جهان شمولی اسلام ناظر به حاکمیت جهانی فرهنگ و آموزه‌های اسلامی بر همه جوامع بشری است که در پرتو حکومت جهانی اسلام تحقق می‌یابد.

دین اسلام به دلیل ماهیت فطری و انسانی خود در نهایت بر تمام جوامع بشری حاکم خواهد شد. آیات متعدد قرآن کریم این فراگیری و جهان شمولی را مورد تأکید قرار داده و این نکته را یادآور شده است که در نهایت، اسلام به طور کامل ظهور و بر سراسر جهان حکومت خواهد کرد. زمینه‌های تحقق این امر نیازمند آن است که بشر به انحراف مسیری که در آن قرار دارد آگاهی یافته و از الگوهای بشری که داعیه جهان شمولی دارد، به یأس و درماندگی رسند. در واقع؛ یکی از زمینه‌های تحقق این آموزه همانا سرخوردگی و ناامیدی بشر از تمامی الگوهای بشری است.

۲. تهدید سیاسی

دموکراسی سازی یکی از آموزه‌های گفتمان جهانی سازی است که حداقل به لحاظ صوری و شعاری از سوی ملل توسعه یافته و طرفداران لیبرالیسم مطرح می‌شود. هر چند اسلام و فرهنگ دینی، آموزه‌های اساسی دموکراسی نظیر جایگاه مردم در سیاست، حقوق شهروندی، حقوق بشر و بالاخره نقد و نظارت پذیری قدرت سیاسی را در درون خود دارد و بنابر این، با دموکراسی با مفهوم دخالت شهروندان و نقد پذیری قدرت سیاسی سازگار است، اما در عین حال با آنچه امروزه به عنوان فرایند دموکراسی سازی در سیاست بین الملل رایج است، ناسازگاری و تعارضات جدی دارد.

اگر جهانی شدن با جهانی سازی دموکراسی لیبرال نمود و ظهور می‌یابد، این امر به لحاظ سیاسی جوامع اسلامی را با چالش جدی روبه‌رو می‌کند. دموکراسی، لیبرال را بر آزادی نامحدود و رقابت نامحدود و رقابت نابرابر گذاشته و در واقع؛ تمایل به بسط و ترویج نابرابری دارد.

عدالت، مفهومی است که در دموکراسی لیبرال در حد مفهوم آرمانی و ذهنی تلقی می‌شود در حالیکه در فرهنگ اسلامی بعنوان اصل حاکم بر رفاه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی نباشد. در این عرصه ارزشهای حیاتی جامعه از عناصر اصلی آن محسوب می‌گردد. از جانب دیگر، منافع ملی ملل اسلامی بر مؤلفه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بنا نهاده شده که در این میان، ارزشهای حیاتی جامعه از عناصر اصلی آن محسوب می‌شود. در واقع؛ هویت سیاسی مسلمانان، متشکل از اجزای مادی و معنوی است که عنصر اسلامیت با ارزشهای اسلامی نقش مهمی را در تعریف این هویت ایفا می‌کند. از جانب دیگر، این ارزشها از ارکان و پایه‌های اساسی همبستگی اجتماعی و فرهنگی در این جوامع محسوب می‌شوند. جهانی شدن یا به چالش کشیدن نظام ارزشی اسلام، جوامع اسلامی را در همه حوزه‌های یاد شده با دشواری‌های جدی روبه‌رو می‌کند.

۳. تهدید اقتصادی

از نظر اقتصادی، کشورهای اسلامی طیف وسیعی از ملل جهان سوم را در بر می‌گیرند. در میان ملل اسلامی، کشورهایی همانند کشورهای حوزه خلیج فارس، از نظر شاخص درآمد سرانه ملی در مرتبه بالاتری از برخی کشورهای توسعه یافته قرار دارند؛ در حالی که برخی دیگر نظیر تعدادی از کشورهای آفریقایی، در پایین‌ترین حد ملل جهان سوم جای دارند.

توجه به دو نمونه از کشورهای اسلامی این نکته را به نحوی بازگو می‌کنند. امارات متحده عربی، کویت و عربستان سعودی با درآمد سرانه بالای ۲۰۰۰۰ دلار در سال در صدر و کشورهای آفریقایی نظیر اتیوپی با درآمد سرانه ۲۰۰ دلار در سال، در پایین‌ترین سطح قرار دارند.

هر چند بسیاری از ملل اسلامی از نظر منابع ملی و ثروت در حد قابل توجهی قرار

دارند، اما به لحاظ مدیریت اقتصادی و توان رقابت تجاری، در سطح خیلی پایین نسبت به ملل توسعه یافته هستند. بنابر این، به دلیل آنکه کشورهای اسلامی آمادگی لازم برای رقابت با ملل توسعه یافته را ندارند، جهانی شدن اقتصاد و تجارت آزاد، ایجاد کننده رقابت اقتصادی و در این عرصه، ملل اسلامی بازماندگان مطلق این رقابت خواهند بود.

ب) فرصتهای جهانی شدن

به جز نگرش انتقادی و چپ که جهانی شدن را در حد یک پروژه غربی تحلیل می کند؛ در سایر تفاسیر، این دو مقوله دارای دو بعد فرصت سوزی یا تهدیدزایی و فرصت سازی است.

راهبردها و فرصتهای جهانی شدن برای جوامع بشری، اعم از جامعه اسلامی و غیر اسلامی، در محورهای ذیل قابل طرح است:

جهانی شدن از طریق در هم فشردگی زمان و مکان، آن گونه که رابرتسون معتقد است، زمینه های انتقال پیام و تجربیات فرهنگها و تمدنها را به دیگر نقاط عالم فراهم می کند. به گفته یکی از پژوهشگران جهانی شدن، برای صداهای ضعیف که قبل از آن امکان انعکاس خود را در ورای مرزهای ملی نداشتند، امکان انتقال را فراهم کرده و امروزه همگان هر صدایی را به خوبی دریافت می کنند. از این منظر، جهانی شدن فرصتی است که از طریق آن، فرهنگهای ملی به انتقال پیام خود به مخاطبان فراملی در اکناف عالم می پردازند.

تقویت و ایجاد جنبشهای فراملی و جهانی از دیگر فرصتهای جهانی شدن است. این جنبشها از یک سو به دلیل ماهیت فراملی، تعارضات ناشی از ملی گرایی را کاهش می دهند و از جانب دیگر، زمینه همکاری بین المللی و جهانی را فراهم می آورند. جنبشهای فراملی از طریق مورد توجه قرار دادن مسائل مشترک بشری، مساعدت شایانی در امر صلح و ثبات جهانی مبذول می دارند.

تقویت مسئولیت جهانی به جای مسئولیت ملی، از دیگر جنبه های فرصت سازی این مقوله محسوب می شود. مفهوم مسئولیت جهانی که پیش از این نیز از سوی برخی پژوهشگران برای فایق آمدن بر تعارضات و مخاصمات جهانی مطرح شد، در فرایند

جهانی شدن تقویت می‌شود. هر اندازه که جوامع ملی و بازیگران بین‌المللی این مسئولیت را مورد توجه قرار دهند، دامنه تعارضات ناشی از تفاوت منافع ملی محدود خواهد شد.

ج) فرصتهای مشترک برای جهان اسلام (راهبردهای کشورهای اسلامی در مواجهه با جهانی شدن)

با توجه به تهدیدهای یاد شده، ملل اسلامی در مواجهه با این موج چه راهکارهایی را می‌توانند پیش رو داشته باشند؟ پاسخ به این پرسش، در چارچوب منطقه‌گرایی مطرح می‌شود. اما پرسش اساسی در اینجا این است که کشورها تا چه اندازه واجد شرایط شکل‌دهی بلوک منطقه‌ای می‌باشند؟ در چارچوب تحلیل رابرت کاکس، در سه عنصر ایده‌ها، نهادها و هویتها می‌تواند قوام و ماندگاری خویش را تضمین کند. به گفته‌ی وی، نظامهای بین‌المللی برآیند ترکیبی از این نیروها هستند. این نیروها هم در سطح منطقه‌ای و هم در سطح جهانی از اهمیت برخوردار باشد. در چارچوب می‌توان بلوک موسوم به جهان اسلام را به خوبی تحلیل کرد.

اما قبل از طرح این نکته لازم است یک بار دیگر با مرور بر تعریف و ویژگی‌های منطقه و منطقه‌گرایی، آن را در مورد جهان اسلام به صورت تطبیقی بررسی کنیم.

گفته شد منطقه‌گرایی عبارت است از تعامل شدید میان اعضای یک منطقه. اما منطقه‌گرایی مستلزم پیش شرطها و ویژگی‌هایی است که به عنوان حلقه وصل در میان اعضای بلوک منطقه‌ای عمل می‌کند.

در مجموع، از سه عنصر به عنوان اجزای شکل‌دهنده بلوک منطقه‌ای یاد می‌شود: تجربه تاریخی مشترک، پیوندهای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی اعضا و بالاخره وجود ترتیبات و سازماندهی منطقه‌ای. اما کشورهای اسلامی تا چه اندازه از ظرفیت درونی لازم برای ایجاد یک بلوک منطقه‌ای برخوردارند؟ و چگونه این بلوک می‌تواند در برابر بلوک هژمونیک مقاومت و پایداری کند؟

با توجه به عناصر سه‌گانه منطقه‌گرایی، می‌توان گفت از نظر زمینه‌ها و ظرفیتها، این کشورها واجد شرایط نظم منطقه‌گرایی و ایجاد بلوک منطقه‌ای در سیاست جهانی است.

کشورهای اسلامی در چارچوب فرهنگ و تمدن اسلامی، از تاریخ و هنجارهای مشترک برخوردار بوده و از نظر ایده‌ها و هویت، در چارچوب واحدی موسوم به تفکر و فرهنگ اسلامی جای می‌گیرند.

بنابر این، میراث تاریخی مشترک این کشورها همراه با ایده‌ها و نظام ارزشی اسلام عنصر مشترک و پیوند دهنده‌ای است که ملل اسلام را به هم مرتبط می‌کند. در چارچوب نظریه رابرت کاکس، جهان اسلام به دلیل برخورداری از نظام اعتقادی و اخلاقی پویا و بالنده می‌تواند نهادها، ایده‌ها و هویت‌های جدیدی را برای جوامع بشری تولید کند.

از این منظر، همخوانی و همسویی ایده‌های اسلامی با نیازها و مقتضیات زمانه را می‌توان عنصر پویا و بالنده‌ای دانست که می‌تواند آینده جوامع بشری را از بحران‌های هویتی و معنوی کنونی برهاند. کشورهای اسلامی با توجه به محور مشترک ایده و تفکر دینی و هویت اسلامی می‌توانند بلوک قدرتمند منطقه‌ای را در قبال جهانی شدن ایجاد کنند. عنصر بالنده اجتهاد و نوآوری دینی، این فرهنگ را از منبع غنی و پویا برای تولید و خلق ایدئولوژی سیاسی و اقتصادی برخوردار می‌کند.

بنابر این، جهان اسلام با تولید الگوهای زندگی مناسب و به دور از بحران‌های منفی و هویت کنونی و ارائه نظام ارزشی و اخلاقی کارآمد می‌تواند تکیه گاه بشر آینده باشد و جوامع بشری را از واماندگی و سرخوردگی جهان سرمایه‌داری نجات بخشد. اما با توجه به تنوع سیاسی، اعتقادی و اقتصادی در جهان اسلام چگونه می‌توان روند همگرایی منطقه‌ای را در میان این کشورها افزایش داد؟ در این راستا مفاهیمی همچون: امت واحده اسلام و تقریب بین مذاهب، از اهمیت جدی برخوردار است.

بنابراین شناسایی عناصر و مؤلفه‌های تشکیل دهنده امت واحده اسلام گامی است که این کشورها را در راستای تحقق عینی مقوله امت اسلام یاری می‌کند.

شناسایی این عناصر بیانگر وجوه مشترک قوی و قدرتمند در میان کشورهای اسلامی است که می‌تواند نقش حلقه وصل مهم میان اعضای تشکیل دهنده این بلوک را ایفا نماید.

عام‌گرایی فرهنگی

عام‌گرایی بر خلاف خاص‌گرایی بر انطباق، انعطاف، آمیزش، تعدیل و تفاهم استوار است و مناسب‌ترین و عملی‌ترین موضع‌گیری را هنگام برخورد با اطلاعات، افکار، ارزشها و دیدگاههای جدید، توسل به گفتگو، هم‌پذیری و دست‌کم هم‌زیستی می‌داند. در جهانی که برخورد و رویارویی گریزناپذیر است و امکان چندانی برای انزوا و برکنار ماندن وجود ندارد، عام‌گرایی در برگیرنده انواع گوناگون و پرشماری از روابط، مواضع و اندرکنشهای اجتماعی است و عام‌گرایی فرهنگی بخش عمده‌ای از آنها را تشکیل می‌دهد.

پس عام‌گرایی فرهنگی به آن دسته از واکنشها و تحولات فرهنگی اطلاق می‌شود که بر محور تبادل، آمیزش، هم‌زیستی و انطباق شکل می‌گیرند. عام‌گرایی فرهنگی رهیافت فرهنگهاست. در چارچوب این رهیافت، مناسب‌ترین راه زندگی در فضای جهانی در برگیرنده فرهنگها و جریانهای مختلف، دستیابی به ترکیبی ظریف و پیچیده از فرهنگ خاص / عام و محلی / جهانی است.

این موج فرهنگی چنان عظیم و نیرومند است که معمولاً با مقاومتی جدی روبه‌رو نمی‌شود. مقاومت فرهنگها و خرده فرهنگهای خاص موجود در جوامع مختلف اغلب با شکست روبه‌رو می‌شود و در برخی موارد هم فرهنگهای مختلف بدون هیچ مقاومتی در برابر فرهنگ جهانی تسلیم می‌شوند. حتی ضد فرهنگها و فرهنگهای مقاومت نیز از مقابله مؤثر و کارآمد با امپریالیسم فرهنگی ناتوان هستند و دیر یا زود در فرهنگ جهانی ادغام یا به حاشیه رانده می‌شوند. بنابر این، یکی از پیامدهای مهم فرایند جهانی شدن عبارت است از همگون و یکدست شدن فرهنگ جوامع انسانی مختلف به واسطه جهانی شدن فرهنگی و نشانه‌های فرهنگی همسانی که بر زندگی انسانها حاکم می‌شود.

بازسازی فرهنگی

برخی نظریه‌پردازان و فرهنگ‌پژوهان، یکی از ویژگی‌های اصلی جامعه معاصر را نقش و اهمیت چشمگیر فرهنگ می‌دانند. آلن تورن، جامعه‌شناس برجسته فرانسوی، مهم‌ترین وجه تمایز جامعه صنعتی از جامعه مابعد صنعتی را ماهیت ستیزی در این دو نوع جامعه

می‌داند. از دیدگاه او، جامعه صنعتی با ستیز بر سر توزیع سر و کار دارد، ولی جامعه مابعد صنعتی با ستیزهای فرهنگی و ویژگی می‌یابد. در نظریه برخورد تمدنها و نظریه‌های مشابه از نقش محوری سخن به میان آمده است. همچنین پست‌مدرنیستها، مهم‌ترین وجه زندگی اجتماعی در عصر پست‌مدرن را وجه فرهنگی آن می‌دانند. در آثار نظریه‌پردازان جهانی شدن نیز جهان فرهنگی و فرهنگ جهانی موضوعی مهم به شمار می‌آیند.

این اهمیت‌یابی و برجسته‌تر شدن فرهنگ که مورد تأیید و تأکید بسیاری از نظریه‌پردازان قرار دارد، در کل سه جنبه را در بر می‌گیرد. جنبه نخست، همگون و یکدست شدن فرهنگی جهان است که با فرایند جهانی شدن پیوند دارد. جنبه دوم اهمیت فرهنگ در جهان کنونی به تراکم یا اضافه تولید فرهنگی مربوط می‌شود. در بسیاری موارد، انسانها از آمیزش فرهنگی می‌هراسند و فرهنگها هم می‌کوشند به هر هزینه ممکن، مرزهای خود را به روی فرهنگهای دیگر ببندند و هر گونه آثار و نشانه‌های فرهنگ بیگانه را بزدایند. بنابر این، انواع گوناگونی از تنشها، ستیزها و رویارویی‌های فرهنگی پدید می‌آیند که سومین جنبه اهمیت و برجستگی فرهنگی را تشکیل می‌دهند. در دهه‌های اخیر تلاشهای فراوانی برای بازسازی الگوها و نظریه‌های فرهنگی موجود و ساختن نظریه‌های جدید صورت گرفته است تا پیچیدگی‌های امر فرهنگی بهتر درک و تبیین شود. پژوهشهای موردی بسیار پرشماری هم در حوزه‌های مختلف فرهنگی انجام می‌شود. یکی از موضوع‌های عمده در عرصه گسترده این گونه نظریه‌پردازی‌ها و پژوهشها، خاص‌گرایی فرهنگی است.

دسته‌ای از فرهنگ پژوهان و نظریه‌پردازان اجتماعی؛ تداوم و حتی تشدید نابرابری‌ها و تبعیضها در جامعه جهانی را علت اصلی خاص‌گرایی‌های فرهنگی می‌دانند. امروزه بخش اعظم اقتصاد جهان را صنعتهایی تشکیل می‌دهند که به نیازهای ثانوی انسان معطوف هستند. بنابر این، شمار فراوانی از خدمات، امکانات، ابزارها و کالای عرضه شده نیز برای ارضای چنین نیازهایی هستند. در واقع کار ویژه اصلی چنین اقتصادی تأمین نیازهای فزاینده‌ای است که فرهنگ مصرفی می‌سازد. از آنجا که شیوه تولید سرمایه داری ذاتاً نابرابری‌آفرین است، نظام جهانی همواره با جنبشهای نظام‌ستیز گوناگونی رویارو بوده است. به نظر والرشتاین، خاص‌گرایی‌های سیاسی و فرهنگی متأخر نیز نوعی

جنبشهای اجتماعی نظام‌ستیز هستند و از محدودیتها و فشارهای تحمیل شده توسط فرایند انباشت سرمایه جهانی ناشی می‌شوند. از لحاظ تاریخی و منطقی، فرهنگ به طور عمده در خدمت نظام سرمایه داری و ثروتمندان بوده، ولی در مواردی هم به ابزار ناتوانان برای مبارزه با نابرابری‌ها و تبعیض‌های موجود تبدیل شده است.

مقاومت فرهنگی

فرهنگ همواره شمشیری دو دم بوده است. اگر قدرتمندان بتوانند با تبدیل مصادره‌هایی که انجام می‌دهند، به رسوم آنها مشروعیت بخشند، ضعیفان هم می‌توانند با توسل به مشروعیت همین رسوم در برابر مصادره‌های جدید و متفاوت مقاومت کنند؛ این نبرد مطمئناً نبردی نابرابر است، اما این طور نیست که هیچ تأثیری نداشته باشد.

آنچه درباره تاریخ سیاسی نظام نوین جهانی، آن گونه که در وجه تاریخی‌اش ظاهر شده مهم است، استفاده بیشتر و مؤثرتر ستمدیدگان از آن چیزی است که می‌توان آن را مقاومت فرهنگی خواند. البته، مقاومت فرهنگی مضمونی ثابت است.

از دیرباز فرهنگهای مردمی نسبتاً پایداری وجود داشته‌اند که ارزشها و اشکال خود را در برابر فرهنگهای نخبگان به نمایش گذاشته‌اند. آنچه امروز در برابر مقاومت فرهنگی تازه جلوه می‌کند، نتیجه ابداع جامعه‌شناختی جنبشهای ضد نظام در قرن نوزدهم است که این اندیشه اساسی را در سر می‌پروراند که اگر قرار باشد مقابله در امر دگرگونی جهان توفیقی حاصل کند، باید سازمان یافته‌تر باشد. امروزه مقاومت فرهنگی، اغلب مقاومتی سازمان یافته است، نه خود انگیخته یا ابدی، بلکه برنامه‌ریزی شده.

برنامه‌ریزی مقاومت فرهنگی همانند برنامه‌ریزی برای مقاومت سیاسی است. مقاومت فرهنگی بخش جدایی‌ناپذیر مقاومت سیاسی است.

اگر به طور عمدی ارزشهای فرهنگی خاصی نادیده گرفته شده یا کوچک شمرد شده‌اند، مطرح یا دوباره مطرح می‌کنیم تا به تحمیل ارزشهای فرهنگ قدرتمندان بر ضعیفان اعتراضی کرده باشیم، مطمئناً ضعیفان را در مبارزات سیاسی‌شان در چارچوب دولتی خاص و در چارچوب نظامی جهانی در کل تقویت کرده‌ایم.

اما آنگاه تحت فشار قرار می‌گیریم که به اثبات اعتبار ارزشهای مطرح شده یا دوباره

مطرح شده خود بر حسب معیارهایی پردازیم که قدرتمندان وضع کرده‌اند. ترویج‌دهندگان ارزشهای فرهنگی مطرح شده، که در این شرایط محکوم به غیر متمدن بودن می‌شوند، ادعا می‌کنند که این آنها هستند که به راستی متمدن تلقی می‌شوند. بدین ترتیب، تمدن به معیاری جهانی درباره قضاوت در مورد اعمال فرهنگی خاص تبدیل می‌شود، چه این اعمال مربوط به کارهای هنری باشند و چه مربوط به مناسک مذهبی و چه مربوط به کاربرد زیبایی‌شناختی زمان و مکان. برنامه‌ریزان مقاومت فرهنگی در برنامه‌ریزی برای مطرح ساختن نوعی فرهنگ خاص، در واقع، مفهوم ارزشهای عام را مشروع می‌سازند یا دوباره به آنها مشروعیت می‌بخشد. (والراشتاین، ص ۲۸۱-۲۷۹)

آینده جهان‌داری بشریت

جهان‌گستری واقعاً به ظهور (دهکده جهانی) انجامیده است که بر مبنای اصل مارشال مک‌لوهان اندیشمند کانادایی، نتیجه ارتباطات جدید است.

اما جهان‌گستری به یک هویت سیاسی جهانی، که ترویج‌گر پایبندی و همبستگی جهانی است، نینجامیده است. ملی‌گرایی هنوز هم ایدئولوژی بسیار نیرومندی است و از شهروندان کشور، پایبندی می‌طلبد و برای امنیت و رفاه جوامع شهروندان خود، مسئولیت ایجاد می‌کند. از این رو، وفاداری و پاداش، دو روی یک سکه است. دوگانگی مشابه شهروندی بین‌المللی و مدنیت بین‌المللی، هنوز دو روی سکه ارزشمند و معتبر بین‌المللی را تشکیل نداده است. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

جهان‌گستری، در عوض به قومیت‌گرایی، سیاست هویت و متأسفانه در موارد بسیاری به طایفه‌گرایی در بدترین شکل آن دامن زده است. نمونه‌هایی که بی‌درنگ به ذهن می‌آید، اینهاست: طالبان افغانستان، صربهای بوسنی و کوزوو و هوتوهای رواندا.

جهان‌گستری بسان شمشیر دو دم عمل می‌کند: هم آزاد می‌کند و هم سرکوب؛ گرد می‌آورد و یکپارچه می‌کند؛ اما در عین حال، می‌شکافد و سلسله‌مراتبهای تازه‌ای پدید می‌آورد. مشارکت انبوه را در اقتصاد جهانی ترغیب می‌کند. می‌خواهد افراد به گونه‌ی بازبزرگوار مضمّن و مشارکت‌کننده در این جهان عمل کنند تا اقتصاد بازار مصرف شکوفا

بماند. (رجایی، بی‌تا، ص ۱۴۸)

جهان گستری نه جهان را همگن ساخته است، نه هم شمولی آن بر هر کسی به شیوه یکسان تأثیر گذاشته است. در واقع؛ جای شگفتی نیست که سمیر امین (۱۹۶۶)، اقتصاددان زیرک گمان می کند که ویژگی های جهان گستری، تقویت کردن توزیع نابرابر ثروت در میان بخشهای مختلف جهان و ترویج نابرابری در میان کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه و نواحی جهان است.

جهان گستری، بسیاری را قدرتمند ساخته و از بسیاری دیگر قدرت را گرفته است. قدرتمند شده نباید به سیاست سازشگری تن دهد و بی قدرت شده نباید به سیاست زخم خوردگی روی برد. (همان، ص ۱۹۳-۱۹۰)

جهان گستری نه راهی است به آرمان شهر و نه به ویرانشهر؛ بلکه دوره تازه ای است با ویژگی ها و چالشهای خود که آدمی را به پاسخ گفتن به این چالشها فرا می خواند. همان گونه که تجربه گذشته نشان داده است، هر ماجرای تازه ای، هم با بیم همراه است و هم با امید. جهان گستری به همان شکل که فرصتهایی فراهم می آورد، خطرهایی نیز بر سر راه می گذارد. گشودن افق تازه، ما را در کشف ناشناخته یاری می رساند. اما در عین حال بنیادهای جهان شناخته شده ما را به لرزاندن تهدید می کند. بر بشریت است که پاسخگویانه و پیشروانه عمل کند. نیز مهم است که تصویر زندگی را در قطعه ای از شاعر معاصر ایرانی سیاوش کسرایی در نظر آوریم:

آری، آری زندگی زیباست.

زندگی آتشگهی دیرنده پابرجاست.

گر بیفروزش، رقص شعله اش در هر کران پیدا است.

ور نه، خاموش است و خاموشی، گناه ماست.

بازسازی هویت

هویت اجتماعی نه تنها ارتباط اجتماعی را امکان پذیر می کند، بلکه به زندگی افراد هم معنا می دهد. هویت نه تنها فرایندی برای خودشناسی کنشگران اجتماعی است، بلکه معناسازی نیز به واسطه آن صورت می گیرد. از این رو برخی نظریه پردازان در تعریف و مفهوم بندی هویت بر این کارویژه تأکید دارند. برای مثال، امانوئل کاستل هویت را

همچون فرایند ساخته شدن معنا بر پایه یک ویژگی یا یک دسته ویژگی‌های فرهنگی که بر دیگر منابع معنا برتری دارند، تعریف می‌کند.

از این دیدگاه، هویت مفهومی است که دیدگاه فردی را با فضای جمعی اشکال فرهنگی و روابط اجتماعی ترکیب می‌کند. هویتها معناهای کلیدی هستند که ذهنیت افراد را شکل می‌دهند و مردم به واسطه آنها نسبت به رویدادها و تحولات محیط زندگی خود حساس می‌شوند. (گل محمدی، ۱۳۸۶، ص ۲۲۵)

هر فرد هنگامی خود را دارای هویت می‌داند که از تمایز، پایداری و در جمع بودن خود اطمینان حاصل کند. مکان و فضا مهم‌ترین عواملی هستند که این نیازهای هویتی انسان را تأمین می‌کنند.

جمهوری اسلامی ایران و جریان جهانی

پس از پایان جنگ سرد، رویکرد واقع‌گرایانه در تفسیر فروپاشی نظام دو قطبی، ناکارآمدی به نظر رسید و رویکردهای معناگرا در عرصه روابط بین‌الملل مطرح شد. در این شرایط، ایجاد امنیت در سطح جهانی، مساعی جهانی را می‌طلبد و دولت‌ها دیگر نمی‌توانند مانند گذشته صرفاً به امنیت داخلی خویش فکر کنند. بر خلاف رویکردهای واقع‌گرایانه، فرهنگ و قدرت نرم در گفتمان جدید، جایگاه اصلی را به خود اختصاص داده است. قدرت نرم کشورهای در حال توسعه به خصوص جمهوری اسلامی ایران، به عنوان بزرگ‌ترین مؤلفه امنیت ملی، از فرهنگ اسلامی و انقلابی موجود الهام گرفته و به عنوان ذخیره الهی، مایه قوام و اقتدار کشور است. بنابراین، اگر جهانی شدن فرهنگ را ترکیبی از تهدید برای خدشه‌دار شدن هویت فرهنگی و فرصت برای نقش‌آفرینی با استفاده از منابع قدرت نرم فرض کنیم، به بررسی راهبردهای مقابله، پیشگیری و بهره‌گیری از ظرفیتهای فرصت‌آفرین آن می‌پردازیم تا از این رهگذر بتوان از بیشترین مزایای پدیده جهانی شدن بهره‌مند شده، زیانها و خسران آن را به حداقل رسانیم.

"جهانی شدن دین" یکی از محوری‌ترین روندهای حاکم بر جهان است. جهانی شدن دین و مرکزیت پیدا کردن آن در بستر "مدرنیته تند شده" بعنوان یک فرایند معکوس جهانی شدن یعنی بازگشت به "سنت‌های دینی" در مقابل روند غالب جهانی، یعنی سکولار کردن جهان از پیامدهای انعکاسی این روند محسوب میشود. (عاملی، ص ۴۴۷)

الف) تهدیدها

- در معرض خطر قرار گرفتن هویت‌های ملی، دینی و نژادی؛
- تضعیف و ایجاد شبهه در باورهای دینی و انقلابی مردم؛
- جایگزین رسانه‌های جهانی به جای رسانه‌های ملی؛
- تحوّل در تلقّی و الگوهای زندگی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی.

ب) فرصتها

- تسهیل و آسان شدن جریان انتقال اطلاعات و تبادل فرهنگی؛
- امکان تعامل بین فرهنگ و تمدنها در محیط جهانی؛
- گسترش دین‌گرایی و ارزشهای معنوی در روند تحولات جهان؛
- عمق راهبرد فرهنگی نظام جمهوری اسلامی ایران در منطقه خاورمیانه. (نابینی، ۱۳۸۷، ص ۵۷)
- بیداری اسلامی کشورهای منطقه بستری مناسب جهت تعامل با کشورها و جریانهای انقلابی و اسلامی است.

راهبردهای پیشنهادی

۱. بهره‌گیری و ظرفیت‌سازی از فرصتهای جهانی شدن با تأکید بر:

- نظریه‌پردازی، تولید علم و پیام ارزشی و جهان‌پسند؛
- بهره‌برداری مناسب از فناوری‌های ارتباطی نوین؛
- تقویت خودباوری و اعتماد به نفس نخبگان و مدیران کشور.

۲. عمق‌بخشی فرهنگی و اشاعه ارزشهای دینی و ملی با تأکید بر:

- تقویت مؤسسه‌ها و نهادهای فرهنگ‌ساز اصیل و متعهد؛
- توجه به ابعاد نرم‌افزاری قدرت دینی و ملی؛
- رشد و تقویت وفاق و انسجام ملی؛
- گسترش فرهنگ امر به معروف و نهی از منکر؛
- تلاش در راستای کاهش شکاف‌های اجتماعی در کشور.

۳. ترویج و جهانی‌سازی ارزشهای اسلام ناب محمدی (ص) از راه:

- بهره‌گیری از تبلیغ و توسعه فرهنگ و تمدن اسلامی در جهان؛
- افزایش ظرفیت قدرت نرم جمهوری اسلامی در عرصه بین‌الملل؛
- تقویت همکاری با کشورهای مسلمان و حمایت از نخبگان دینی و دانشگاهی جهان اسلام؛
- معرفی و شناساندن الگوهای ارزشی و دینی در سطح منطقه و جهان؛
- حمایت از جریانها و قیامهای انقلابی و اسلامی در خاورمیانه؛
- افزایش تعامل و تقویت جبهه اسلامی و ضد استکباری بین کشورهای منطقه.

نتیجه‌گیری

اگر نظریه پایان تاریخ فوکویاما را که از پیروزی نهایی لیبرال دموکراسی به عنوان مرحله نهایی تاریخ یاد می‌کند، به عنوان نظریه غالب در فرایند جهانی‌شدن بپذیریم، بدین معناست که چند فرهنگی و همزیستی فرهنگهای مختلف در عصر جهانی‌شدن فرهنگ تحقق پیدا نمی‌کند؛ زیرا فوکویاما به مفهوم‌سازی غلبه یک فرهنگ خاص به نام فرهنگ لیبرال دموکراسی بر نظام جهانی پرداخته است. با این فرض که فرهنگ لیبرالیسم غربی در پایان جنگ سرد توانسته است بر رقیب خود، غلبه اقتصادی، سیاسی و نظامی یابد؛ فرهنگ قدرت غالب اقتصادی، سیاسی و نظامی لیبرالیسم در پایان جنگ سرد نمی‌تواند ضرورتاً حامل فرهنگ تکثرگرایی جهانی باشد؛ زیرا فرهنگ، مجموعه رفتارها، افکار و آرمانهای مردم و ملل گوناگون را در بر می‌گیرد، مللی که ضرورتاً ممکن است فرهنگ قدرتهای سیاسی، اقتصادی و نظامی غالب در جهان را نپذیرند.

مقاومت فرهنگی و تأکید بر فرهنگهای متمایز و متفاوت، راهکار بقا و ادامه حیات مللی است که تصمیم دارند با وجود بهره‌برداری از دستاوردهای اقتصادی، سیاسی و فناورانه غرب، در راستای انطباق این دستاوردها با ویژگی‌های ملی، محلی و نژادی خود اقدام کنند. در واقع؛ این گونه انطباق دستاوردها با شرایط، ساختار و ویژگی‌های ملل گوناگون، اصلی‌ترین راه موفقیت بهره‌برداری از دستاوردها با شرایط، ساختار و ویژگی‌های ملل گوناگون و بهترین راه بهره‌برداری مثبت و کارآمد از دستاوردهای مورد

بحث است. بنابر این، مقاومت فرهنگی، بخش غیر قابل انکار حیات بشری، حتی در یک نظام جهانی تکثرگرا و رو به توسعه است. (پوراحمدی، ص ۴۸۸)

آیا می‌توان فرض کرد که یک فرهنگ و تمدن هر چقدر هم که قوی، بتواند بدون مقاومت و تکیه بر اراده ملی و باورهای اجتماعی مردم خود در جهت پیمودن مسیر توسعه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی حتی بر اساس الگوهای لیبرالیسم اقدام کند؟ قطعاً خیر؛ زیرا مرگ یک فرهنگ و تمدن، اجازه تداوم حیات اراده ملی و باور اجتماعی مورد نظر را در این راستا نخواهد داشت، بلکه در این صورت، اندیشه‌های خارجی یا اراده‌های بیگانه با تعریفی جدید از ویژگی‌های فرهنگ مغلوب، آن را در جهت پذیرش اجباری شاخصها و مؤلفه‌های فرهنگ و تمدن غالب سوق خواهند داد.

بنابر این، شرط مسلم بقا و حیات فرهنگها، مبتنی بر توسعه پایدار انسانی است که امید به آینده و شادابی او در پرتو تأمین و تضمین حقوق فردی و جمعی و حتی همزیستی میان آنها در یک فرهنگ جهانی مقاومت در مقابل فرهنگ و تمدن مهاجم و اسلام‌ستیز است.

این مقاومت به هیچ وجه به معنای تنازع‌طلبی و گسترش زمینه‌های درگیری با فرهنگهای دیگر و به ویژه با فرهنگ به ظاهر غالب جهانی نیست، بلکه به معنای تلاش برای تبیین ویژگی‌های مثبت فرهنگ و تمدن خودی است و کوشش در این راستا که تنها با تداوم حیات و بقای فرهنگ ملی می‌توان به بهره‌برداری از دستاوردهای مثبت و مقبول فرهنگ و تمدن جهانی امیدوار بود.

در یک کلام؛ عدم مقاومت فرهنگ و تمدن اسلامی در مقابل جریان همگون‌سازی فرهنگی، نه تنها امری پسندیده نیست، بلکه قطعاً به فنای آن و حتی عدم امکان بهره‌برداری ملل مسلمان از دستاوردهای مثبت علمی، اقتصادی، فناورانه و اجتماعی جهان امروز منجر خواهد شد.

فرهنگ اسلامی تاریخچه‌ای بسیار طولانی‌تر و سابقه‌ای درخشان‌تر از بسیاری از فرهنگها و تمدنهای به ظاهر برتر امروزی دارد و عدم ایستادگی آن در برابر تهاجم فرهنگ غرب، حیات جوامع اسلامی را در دیگر حوزه‌ها نیز آسیب‌پذیر خواهد کرد. تکثرگرایی و همزیستی فرهنگها در کنار یکدیگر و عدم تلاش در حذف یک

فرهنگ به منظور غلبه بخشیدن به یک فرهنگ دیگر، زمانی امکان‌پذیر است که زمینه‌های فعلی تصادم فرهنگها از میان برود. توضیح اینکه، نه فقط عالم پندارها، توصیه‌ها و آرمان‌گرایی پست‌مدرنیسم که جهان را به تکثرگرایی و چندگونگی فرهنگی و تداوم همزیستی فرهنگی فرا می‌خواند، در فضای رفتار دولتهای قدرتمند نظام اقتصاد سیاسی غرب عملاً از هرگونه اعتبار ساقط شده، بلکه روابط نظام اقتصاد سیاسی لیبرال که در عصر جهانی شدن ناظر بر حاکمیت جهانی سرمایه‌داری شده، به نوعی زمینه‌های عملی، ضروری و اجتناب‌ناپذیر مقاومت فرهنگهای ملی را در سراسر کره‌خاکی به دنبال داشته است.

هر یک از کشورهای اسلامی باید به ایجاد و تقویت سیستم متعامل، پویا و همگرای سنتی- مدرن در حوزه ارتباطات دینی - ملی خود همت گمارد و خود را از آفات واگرایی‌های موجود رهایی بخشد.

حضور مؤثر اسلام در واقعیت‌های جهانی‌سازی، با وجود موانع سیاسی و بین‌المللی موجود، در گرو توجه کشورهای اسلامی به مزیت نسبی خود در اتحاد ارتباطی با یکدیگر است.

بهره‌مندی از سیستم فراگیر متعامل، پویا و همگرای ارتباطات سنتی- مدرن دینی در میان امت اسلامی، زمینه‌ای برای وحدت ارتباطی کشورهای اسلامی پدید خواهد آورد تا امت اسلامی در فرایندهای جهانی معاصر نه تنها دچار تشقت نشود، بلکه روز به روز مبانی اسلامی وحدت خویش را تقویت کرده، در ایفای رسالت جهان‌شمول اسلام توفیق بیشتری کسب کند.

بی‌گمان فرایند جهانی‌شدن، روابط اجتماعی را از قید مکان و محل رها می‌کند و در فضا و زمان بسیار پهناوری گسترش می‌دهد. ولی این تحول به معنای پایان زندگی مردم در چارچوب محله‌های واقعی نیست، بلکه ویژگی این محله‌ها را دگرگون می‌کند. آنان که با کوله‌باری از دانش و قدرت، گام در راه شناخت (چیستی و کیستی) خود نهاده‌اند، می‌توانند از لحاظ قومی و فرهنگی و دینی، هم در جهان زندگی کنند و هم در محل.

پس فرایند جهانی‌شدن با آنکه آسودگی انسان منفعل و مقید مقیم جامعه سنتی را از بین برده است، هویت‌سازی را به عملی فردمحور تبدیل کرده و امکان انسان بودن در

عین خاص بودن را آشکار می‌کند. همچنین، بی‌مرزی فرهنگ، تفاوت و گوناگونی را نشان می‌دهد. بی‌گمان با چنین زمینه، شرایط و امکاناتی می‌توان جهانی اندیشید و محلی زندگی کرد. از طرفی، می‌توان با بهره‌گیری از ظرفیتهای فرصت‌آفرین، ظرفیت‌سازی لازم را در کشور برقرار کرد و با استفاده بهینه و حداکثری از فرصتهای جهانی شدن و قدرت نرم جمهوری اسلامی، زمینه تعمیق و توسعه فرهنگ و ارزشهای ملی و دینی هویت‌ساز و اشاعه ارزشهای اسلام ناب محمدی (ص) را فراهم کرد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

۱. آژبلاستر، آنتونی (۱۳۷۷)؛ لیبرالیسم غرب، ترجمه عباس مجد، تهران، نشر مرکز.
۲. پوراحمدی، حسین (۱۳۸۲)؛ جهانی شدن و تجدید فرهنگ و هویت، [بی جا]، فجر اسلام.
۳. رجایی، فرهنگ (بی تا)؛ پدیده جهانی شدن، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، [بی جا]، نقش جهان.
۴. سمتی، محمدمهدی (۱۳۸۷)؛ عصر سی.ان.ان و هالیوود، ترجمه نرجس خاتون براهوتی، تهران، نی.
۵. کلی، کیت اس. بیس (۱۳۸۴)؛ سازمانهای بین المللی، ترجمه دکتر حسین شریفی طراز کوهی، تهران، میزان.
۶. گل محمدی، احمد (۱۳۸۶)؛ جهانی شدن، فرهنگ، هویت، تهران، نی.
۷. گیدنز، آنتونی (۱۳۷۹)؛ جهان رها شده، ترجمه علی اصغر سعیدی و یوسف حاجی عبدالوهاب، تهران، علم و ادب.
۸. نایینی، علی محمد (۱۳۸۷)؛ «نگرشی راهبردی به پدیده جهانی شدن فرهنگ»، فصلنامه سیاست راهبردی، ش ۱ (زمستان).
۹. والرشتاین، ایمانوئل (۱۳۸۶)؛ سیاست و فرهنگ، ترجمه پیروز ایزدی. تهران، نی.
۱۰. عاملی، سعیدرضا (۱۳۸۸)، جهانی شدن و جهان اسلام - مجمع جهانی تقریب مذاهب.